

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

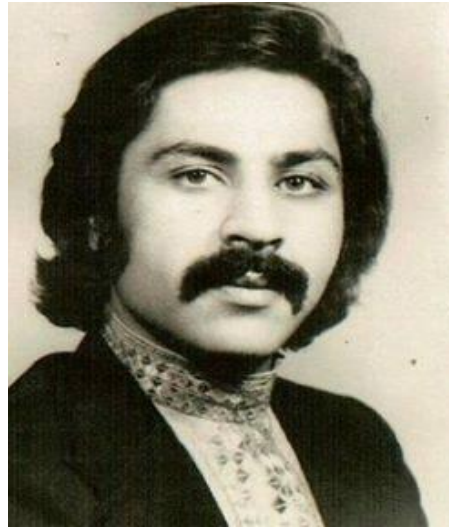
Martyrs

جانبازان

نذیر دلسوز
۲۳ اپریل ۲۰۱۴

داکتر واحد رائین

تحت عملیات "واژگون سازی شخصیت"



زنده یاد دوکتور واحد

اینک جریان بخشی از شکنجه روانی یک تن از اسطوره های مقاومت و مبارزه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان و کمونیست سر شناس کشور (دوکتور واحد) را از جلد دوم «خاطرات زندان کبیر توخی» برگزیده غرض مطالعه خوانندگانی که تا کنون این اثر را نخوانده اند ، تقدیم می دارم ، و از رفیق «اخگر جاویدان» که این عکس را (از طریق «فیسبوک») برایم فرستاده ؛ تشکر می کنم . نذیر دلسوز ۲۲ اپریل ۲۰۱۴

« ۳- داکتر واحد رائین ، تحت عملیات "واژگون سازی شخصیت":

درست به خاطرمانده که ساعت ۹ و یا ۱۰ بجه روز نهم و یا دهم سنبله سال ۱۳۶۱ بود - سالی که از بهار سرخ و خونینش ، از ماه جوزای گلگونش ، پیدا بود که محبوسان خونین ترین و پرحادثه ترین و فاجعه آمیز ترین سال را در زندان مخوف پلچرخی پیشرو دارند - که دروازه اول پنجره چپ با همان صدای دلخراش همیشگی اش باز شد و سر و کله " نداف" باشی قد کوتاه - که از پیشه شریفانه اش می شرمید و به کار و بار ناشریفانه ("باشی" بودنش) می نازید -

از پس میله های دروازه دومی نمایان گردید . این جنایتکار پر عقده و پلید با آواز بسیار بلند، آگنده از تحقیر و توهین آشکار ، صدا کرد :

" واحد کیس ! بیایه پائین بره که استخبارات طلبیستی شه " [واحد کیست بیاید پائین برود که اطلاعات اورا می خواهد]

تمام اتاق که گوش به آواز این دستیار جلادان پلچرخي داشتند ، در تفکر اندر شدند . رفیق واحد ، مردی با داشتن درجه تحصیلات عالی (دوکتور طب) و شخصیت با نام و نشان در جنبش محصلان (دانشجویی) کشور و رجل برجسته سیاسی در رهبری «ساما» ، در زندانی که سوسیال امپریالیزم روس و مزدوران شرف باخه خلقی ، پرچمی و خادی اش بر آن حاکم بودند ، از جانب چاکر بی مقدار و بی سوادى که به مثابه پرزه کثیف و ناچیزی در خدمت تسلط ارتش شوروی بر افغانستان قرار داشت ، این چنین با بی حرمتی ، مخاطب قرار داده می شد .

داکتر واحد با برافروختگی آمیخته با هراس کشنده [هراس از برچسپ زدن توطئه گران و جواسیس بی مقدار درون سلول که زمینه تبلیغات سوء از جانب آنان با چنین مانور های رذیلانه خاد زندان در مورد شخصیت نامور و مبارزش مساعد ساخته شده ، تا وی را عامل اطلاعات وانمود سازند و به هویت و مدارج مبارزاتی و اجتماعی اش لطمه ای وارد نمایند] از جایش بلند شده با گامهای نا استوار به طرف دروازه پنجره چپ روان گردید . شماری از زندانیان به طرف وی نگاه می کردند . می توان گفت که نخستین باری بود که این مبارز شجاع در آن لحظات حساس تاریخی با چنین نگاه های پرسشگر دوست و دشمن مواجه شده بود، تصور و گمان درونی هر هم سلولی را تقریباً خطوط متحرک تابولی چهره اش به نمایش می گذاشت . عوامل خاد در قالب های چپ و راست سوء ظن مذموم و نیت شوم و وسوسه بر انگیز خود را عامدانه در قاب چهره های کریه شان نمایان ساختند، تا دیگران سوء نیت شان را خوانده بتوانند و به فکر اندر شوند که "اطلاعات برای چه وی را خواسته ...". در واقع آنان با چنین شگردی خبیثه، ذهنیت به اصطلاح "همکار بودن داکتر واحد با اطلاعات زندان" را در میان سلول تبلیغ می کردند .

انسان در اوضاع و شرایط اضطراری و اختناق و ... از طریق حرکات قسماً نامحسوس عضلات چهره خود ، وضع ناهنجار و شرایط خطرناک و یا هر وضع وحالتی را که خواسته باشد، می تواند آن را به هم نوع خود برساند . در این زمینه سه و یا چهار طیف اجتماعی اند که عضلات چهره و سایه روشن های قاب سیمای شان را زیر فرمان خود دارند ، و به سهولت - و " هنرمندانه " - این شگرد را به کار برده می توانند . پولیس های سیاسی (اعضای "ضبط احوالات ، اکسا ، کام ، خادی ها و سایر اجنت های اطلاعات در سراسر جهان) ؛ هنر مندان تیاتر و سینما ، دیپلمات های کارکشته و رجل سیاسی ورزیده و عناصر انقلابی حرفه ئی به ویژه چپ انقلابی .

بعد از خروج داکتر واحد از اتاق ، سُر سُر و پُچ پُچ و نجوا در میان سلول آغاز شد . هرکی حدسی می زد و فکری می کرد . زمان به کندی می گذشت . یک ساعت یا بیشتر نگذشته بود که داکتر را سرباز موظف دوباره به " پنجره چپ" بر گرداند . داکتر بار دیگر هم با همان نگاه های پرسشگر مواجه شد . چهره گرفته اش به درستی نشان می داد که از رفتن اجباری به اطلاعات (خاد زندان) چه رنج بزرگی را متحمل شده است . وی با گام های نا استوار و با چهره ای که بیشتر به فردی که سموم شدید در خونش تزریق شده و اثرات آن سبب کبودی سیمای روشنش گردیده ، به طرف بسترش رفت و به روی آن نشست . از چند متری متوجه شدم که بعضی از رفقاء نزدش رفتند و در زمینه از وی چیز هائی پرسیدند . بعد از گپ و گفت با رفقاء ، بر روی بسترش دراز کشیده روی جائی سفید را بر صورت کبود شده اش کشید . نان چاشت (نهار) نزدیک شد . او را صدا کردند که نان تیار و آماده است . بر روی دسترخوان نشست ؛ ولی اشتهائی برای غذا خوردن نشان نداد .

مدتی از صرف غذای بی مزه و بی انرژی زندان نگذشته بود که بار دیگر آواز آن " نداف پرکینه " شنیده شد : " همو کسی که بیشتر به استخبارات رفته بود باز بیایه که استخبارات کارش داره " [همان کسی که بیشتر به اطلاعات رفته بود باز هم بیاید که اطلاعات با وی کار دارد] . این بار داکتر واحد از شدت شرمی آمیخته با خشم کاملاً دگرگون شده بود. از جایش بلند شد و به جانب دروازه پنجره رفت . اینبار هم همان پیکان زهرآگین نگاه های کنجکاو و پرسشگر هم سلولی ها بر روی زخم پیکر شقه شقه شده اش نشست . اینبار دیرتر از پیش (وقت عصر) به اتاق برگشت . به هر رو ، فردا و پس فردا و روز بعد آن ، باشی روز دو بار - با همان اداء و با همان اطوار رذیلانه و تحقیر آمیز - می آمد ، و این مبارز سرشناس راه آزادی مردم را صدا می زد و با خود به اطلاعات می برد .

در یکی از دفعات زنگه و زمزمه عوامل خاد در قالب چپ بالا گرفت . در یک متری من «بدروز» نشسته بود . حینی که آن باشی بی مقدار صدا زد " او کسی که به استخبارات میری ! بی خی که باز تره خاستن ! " [او کسی که به اطلاعات می روی برخیز که باز هم ترا اطلاعات خواسته است !] . «بدروز» در حالی که حالت هیجان کذائی به خود می داد و در نقش یک انقلابی با تقوا و احساساتی در آمده بود ، با عصبانیت ساختگی و با آوازی که تا سه چهار متری شنیده می شد ، چنین گفت : " اگه کدام گپ نداشته باشه چه می کنه که ده اطلاعات میره ... " . عضلات چهره نجیب داکتر واحد از شنیدن جمله این سیاه پوش ناجوانمرد گرفته تر شد . ناشنیده گرفتن این گپ رذیلانه برایم دشوار بود ، سخت برافروخته شده عکس العمل آنی نشان دادم و با خشمی شدید و با آواز بلند - طوری که اخوانی های درون سلول هم بشنوند - گفتم : "چه بد میکنی «بدروز» ! توطئه اطلاعات را توهم دامن می زنی." سیلی این جمله کوبنده و افشاءگر ، چنان بر گوش حساس «بدروز» نواخته شد که با دستپاچگی و هراس خاموش گردید [بعداً خبر شدم که "داکتر فخرالدین" خادی نیز، مثل «بدروز» در مورد داکتر واحد ذهنیت سازی و سم پاشی می کرد] .

قضیه در بین رفقاء رنگی دیگر به خود گرفته بود . آنان در این زمینه گفت و گو کردند . شاهپور نزد آمده گفت : "این موضوع برای رفقاء غیر قابل تحمل شده ؛ شنیدی که این رذیل [اشاره به بدروز] چه گفت "با عجله پرسیدم : "رفقاء این بی وجدان را می شناسند یا نه ؟ " وی گفت : " بعداً درباره وی و یکی دو تای دیگر گپ خواهیم زد ، فعلاً رفقاء مرا فرستادند تا نظرت را در مورد این که داکتر به اطلاعات برود و یا نرود و در نوبت بعدی چه برخوردی با باشی نماید ؛ بفهمند. او هر وقتی که از دفتر اطلاعات بر می گردد به شدت سردرد می شود و از شدت درد دوا می مسکن می خورد و می خوابد. با هیچ کسی نمی خواهد حرفی بزند ... " (نقل به قول مستقیم) . من که با کنجکاوای اوضاع را می پائیدم و سخنان وی را به دقت می شنیدم، در جوابش چنین گفتم : "در صورتی که ملاحظاتی در بین نباشد و رفیق واحد هم موافق باشد، من بعد از صحبت با وی، در زمینه نظرم را ابراز می دارم ، این بهتر خواهد بود " . شاهپور گفت : " من نظرت را انتقال می دهم و بر می گردم " . دقایقی چند نگذشته بود که شاهپور دوباره برگشت و گفت: "خوب، خودت همین حالا با داکتر واحد صحبت کن، بعداً نظرت را بده " . داکتر واحد به روی توشک خود نشسته بود . نزد وی رفتم . نگذاشتم که از جایش بلند شود . بر روی توشکش نشسته گفتم :

«رفیق می دانم که چه درد سنگینی را از ناحیه این توطئه تحمل می کنی ، اگر موافق باشی لطفاً بخش جریانی را که در اتاق اطلاعات از تو چه می خواهند و چه سؤال میکنند اگر لازم می دانی تصویری دقیقی از اصل مسایل را در آن اتاق بدهی می شود به نتایجی درستی - در زمینه عکس العمل تو و سایر رفقاء - در برابر این توطئه رسید» .

داکتر واحد که بسیار ناراحت بود، با آواز گرفته در زمینه صحبتش را چنین آغاز کرد :

« قسمی که قبلاً هم برایت گفته بودم که اینها هیچ سندی دال بر ارتباط با سازمان ندارند . در تحقیقاتم هم کدام موردی دیده نمی شود که مرا حتا حبس نمایند . طوری که چند روز پیش برایت گفتم فقط نام مستعارم (واکمن) در آن اتاق ... توسط خودم افشاء شد . روز اول که به اتاق اطلاعات داخل شدم امر اطلاعات بعد از جور پرسانی گفتم :

"بر روی چوکی بنشین" بر روی چوکی نشستیم. او از من چیزی نپرسید. و بدون آن که به طرفم نگاه کند گفت: "هوا بسیار گرم شده". بعد از مدتی سکوت، اشاره به تابلویی از انقلاب اکتوبر کرد که بر روی دیوار دفترش نصب شده بود، از من پرسید: "این تصویر چه را نشان می دهد؟" من برداشتم را از آن تصویر بیان کردم. بعداً پرسید: "راجع به انقلاب اکتوبر چه فکر می کنی؟" حیران ماندم که چه بگویم. سرم به شدت داغ شده بود. در جوابش گفتم: "من به سیاست کدام علاقه ای ندارم، از همین سبب کدام نظر خاصی در زمینه انقلاب اکتوبر ندارم." در هر باری که به اطلاعات خواسته می شوم از من فقط سه و یا چهار سؤال، آنهم در موارد غیر از سازمان می کند. «داکتر واحد در رابطه با یکی دو سؤال دیگرآمر اطلاعات که نظر وی را راجع به اوضاع جهانی خواسته بود؛ نیز تماس گرفت. من بعد از پایان صحبت هایش گفتم:

«ببین رفیق جان دوسبه (فایل) هایتان از لحاظ شکلیات بسته شده است و شما در محاکمه هم رفته اید. خودت بهتر می دانی که آمر اطلاعات بدون اجازه روس ها به این قبیل مسایل پرداخته نمی تواند. من به این نتیجه رسیدم که هدف از این مانور در برابر شما، اینست که آنان اولاً می خواهند که به شما - به گونه ای - بفهمانند که: «تیغ بر روی گلولی شما قرار گرفته [*] و شما حیات خود، اولاد و همسران را در نظر داشته باشید و با سر تان بازی نکرده با دولت همکاری تان را ابراز بدارید، تا بعد از کمترین حبس دو باره به آغوش گرم و پر مهر فامیل تان، به اجتماع دوست داشتنی تان برگردید و همچنان شما را متوجه بُعد دیگر این مانور نیز نموده، برای تان به زبان بی زبانی می فهمانند که در صورت عدم تغییر عقیده پیش از نابودی فزیکتی شما، شخصیت اجتماعی و مبارزاتی تان با تیغ تبلیغ به اصطلاح "همکاری شما با اطلاعات" - چه در زندان، چه در خارج از زندان - نیز نابود خواهد شد.

رفیق عزیز من به شما پیشنهاد می کنم که شما و رفقاء با این قضیه خونسردانه برخورد کنید. در دفتر اطلاعات که برده شدید، به طور قطع داخل صحبت سیاسی نشوید. در واقع با این شیوه (یعنی عدم علاقه تان به سیاست) به آنها تفهیم می کنید که شما آرزو ندارید که نه درپهلوی دولت و نه به ضد دولت قرار داشته باشید. به یقین که از این پروژه "واژگون سازی شخصیت" کدام نتیجه مطلوب به دست آورده نمی توانند. همانطوری که رفیق مائو تسه دون می گوید "مرتجعین سنگی را که بلند می کنند عاقبت روی پای خودشان می افتد"، اکثر زندانیان می دانند که اطلاعات عوامل خود را هیچ گاهی به این شگرد و شیوه، که به طور علنی و همه روزه به اطلاعات خواسته شوند، افساء نمی کنند. شماری از دیر باور ترین زندانیان هم به زودی خواهند فهمید که غرض از خواستن هر روزه شما به اطلاعات "بد نام" کردن شما ست و ما همه، این شیوه ترور شخصیت اجتماعی - سیاسی زندانی را در میان زندان و خارج از آن افساء و رسوا می کنیم. من فکر می کنم که اطلاعات با برخورد خونسردانه شما و عدم علاقه تان به سیاست پاسخ خودش را گرفته به زودی متوجه این خبط و خطای خود خواهد شد و شمارا دیگر به اطلاعات نخواهند خواست. هر گاهی که شما به اطلاعات برده شدید با بی تفاوتی و خونسردی یک انقلابی حرفه ئی با آنها برخورد نموده امید احمقانه شان را به یأس مبدل سازید. «.

بعد از پایان ارائه نظراتم متوجه شدم که چهره رفیق واحد اندکی باز شده گفت: "رفیق نظرتان را با رفقاء مطرح می کنم، ببینم چه می شود... " از روی توشکش برخاسته دوباره به جایم برگشتم. شاهپور با من تماس گرفته گفت:

"رفقاء قبلاً به این تصمیم پافشاری می کردند که داکتر مقاومت نماید و به اطلاعات نرود، همگی نظرت را پذیرفتند و تصمیم گرفتند تا داکتر کماکان به رفتنش به اطلاعات ادامه بدهد". کاملاً به خاطرمانده که این جنایتکاران محیل که اوضاع اتاق را شدیداً زیر نظر داشتند و متوجه شور و مشوره و گپ و گفت رفقاء در رابطه خواستن هر روزه رفیق واحد به اطلاعات شده بودند، بعد از این مشورت وکنگاش و بعد از این همه زجر و شکنجه بسیار زیاد که بر رفیق

واحد روا داشتند ، همان روز رفیق واحد را فقط دو بار به اطلاعات خواستند . این وطن فروشان حرفه ئی که به خون عناصر انقلابی تشنه بودند (و هم اکنون نیز تشنه خون ما می باشند) می دانستند که هرگاه درکارشان پیروز نشوند، کم از کم - قبل از اعدام - وی و اعضای رهبری، هم سنگر هایشان و زندانیان چپ انقلابی و سایر زندانیان مبارز آن سلول با این مانور زجر فراوان می کشند و این را امر خوبی می دانستند برای تسکین درد زخم های چرکین و بوگرفته عقده های حقارت شان .

[*] - از کسانی شنیدم که همسر داکتر واحد با خانم " داکتر برنا " که پسر خاله ببرک کارمل می شود و پست های بسیار حساس و مهمی را در دولت دست نشانده پیش می برد ، خواهراند . و تو ای خواننده گرامی ! به این مرحله جنگ مقاومت بنگر که این دو "باجه" ، این دو داکتر ، این دو هموطن را چسان محک زده و جایگاه مردمی و ضد مردمی هر دو را در برابر دید خلقهای افغانستان به نمایش گذاشت؛ بلی ، یکی سالیان سال آستان بوس " کشور بزرگ شورا ها" بوده و به خاطر منافع سرمایه سوسیال امپریالیزم روس جار زده و با حلق و حنجره و گلو "زنده باد شوروی!" گفته و مردمش را فریب داده و گلوی آن دیگری که عمری را به خاطر آزادی مردمش از سلطه طبقات حاکمه وابسته به امپریالیزم و افشای رویزیونیزم شوروی رزمیده و آزادی خلق و کشورش را فریاد کرده ، در زیر تیغ متجاوزین روسی قرار گرفت.]